

بی شک سپاسگزاری از همه کسانی که بار دانش را بر دوش می کشند و عمر گرانبهای خود را صرف این فریضه الهی و کسب و انتشار آن می کنند بر همگان واجب است. بنابراین حقیر بر خود فرض می دانم تا مراتب سپاسگزاری و احترام خودم را از همه کسانی که در امر تدوین این نوشتار قبول زحمت کرده اند اعلام نمایم ، بویژه از اساتید محترم راهنما، جناب آقای دکتر علی حقی و مشاور، جناب آقای محمد کاظم علمی سولا، که از بذل توجه و همکاری بی دریغ و راهنمایی حکیمانه ایشان بهره برده ام. امید است حاصل این تلاش برای پویندگان راه دانش مفید و راهگشا باشد.

## چکیده:

در این نوشتار سعی شده است که در قالب بحث "جایگاه نظریه قرارداد اجتماعی در نظام سیاسی توماس هابز"، ضمن تبیین برداشت خاص او از قرارداد اجتماعی و همچنین حاکمیت مطلق، نشان داده شود که چگونه هابز قرارداد اجتماعی را - که تا قبل از آن به عنوان ابزاری در دست ملتها برای احقاق حقوقشان در مقابل حکومت - به کار گرفته می شد، در جهت توجیه ضرورت حاکمیت مطلق استفاده می کند. در خلال این بحث البته نشان داده شده است که هابز، چگونه مفاهیم به ظاهر متعارض همچون "صلح و قدرت"، "اراده آزاد و حاکمیت مطلق"، "امنیت و قدرت" را نه تنها در کنار هم بلکه ملازم هم قرار می دهد و از روابط خاصی که بین این مفاهیم قائل است در جهت تبیین تئوری حاکمیت خود استفاده می کند.

**کلید واژه ها:** قرارداد اجتماعی - صلح - قدرت - وضع طبیعی - وضع مدنی -

قانون طبیعی - حق طبیعی

Social Covenant- Peace- Power- State Of Nature- State Of  
Civil- Natural Law- Natural Right

## فهرست مطالب

۶	پیشگفتار
۸	مقدمه
۱۵	کلیات و تعاریف

### بخش اول

هابز، زندگی و آثار، زمینه ها و رهیافتهای فکری

۴۵	فصل اول: زندگی و آثار
۵۲	فصل دوم: زمینه های تفکر هابز از بعد نظری و سیاسی
۶۰	فصل سوم: رهیافت های تفکر هابز

### بخش دوم

انواع حاکمیت سیاسی و پیشینه نظام سیاسی طرفدار حاکمیت مطلق

۶۴	فصل اول: قبض و بسط های اندیشه حق الهی حاکمیت و موضع هابز نسبت به آن
----	---

فصل دوم: انواع ایجاد حاکمیت و گونه های مختلف آن از نظر هابز ۶۸

فصل سوم: ضرورت حاکمیت مطلق و چگونگی ایجاد آن در دکترین سیاسی هابز ۷۲

فصل چهارم: حقوق اتباع و اختیارات حاکم در تئوری سیاسی هابز ۹۶

### بخش سوم

سیر تاریخی نظریه قرارداد اجتماعی و برداشت های مختلف از آن

فصل اول: پیشینه بحث قرارداد اجتماعی ۱۰۳

فصل دوم: مؤلفه های اصلی نظریه قرارداد و برداشت هابز از آنها ۱۰۶

فصل سوم: نقش و جایگاه نظریه قرارداد اجتماعی در تئوری حاکمیت هابز ۱۰۸

فصل چهارم: تبیین رابطه بین مفاهیم صلح و قدرت و چگونگی سازگاری آنها در نظریه

حاکمیت هابز ۱۱۵

## بخش چهارم

### مؤلفه های محوری فلسفه سیاست هابز

- ۱۱۹ فصل اول: زمینه های ورود به وضع مدنی در تئوری سیاسی هابز
- ۱۲۲ فصل دوم: اراده آزاد مردم و قدرت نامحدود حاکم و چگونگی سازگاری بین آنها
- ۱۲۶ فصل سوم: قوانین و حقوق طبیعی و نقش آنها در تئوری سیاسی هابز

## بخش پنجم

### هابز، موافقان و مخالفان

- ۱۳۴ فصل اول: هابز و موافقان
- ۱۳۷ فصل دوم: هابز و مخالفان
- ۱۵۴ فصل سوم: نقد و بررسی و نتیجه گیری
- ۱۶۱ کتابنامه

## پیشگفتار

وقتی به سیر اندیشه سیاسی در دوره های مختلف نظر می کنیم، به دیدگاه های بسیار متفاوت و گاهی متعارض بر می خوریم. اولین دلیل این تفاوت، نوع نگاه اندیشمندان به مسائل کلیدی سیاست و حاکمیت است و این خود برگرفته از فرهنگ زمانه آنها و هنجارهای اجتماعی جامعه ای که در آن می زیسته اند و بطور کلی متأثر از وضعیت اجتماعی، اخلاقی و سیاسی جامعه خودشان است.

در واقع خاستگاه آغازین همه این تئوریه‌ها، بی نظمی و بحرانی بوده است که در جامعه آنها جریان داشته و نشان دهنده اعتراضی است که آنها به وضع موجود داشته اند. به قول ادموند برک عطش حریصانه برای نظریات سیاسی، نشانه این است که جامعه به وضع بدی اداره می شود. او می نویسد: «توده مردم وقتی خوشحال هستند به نظرات سیاسی اشتیاق ندارند و کنجکاوی نسبت به آنها نشان نمی دهند. در واقع اگر مردم جامعه با رغبت به نظریات سیاسی توجه کنند، معنی اش این است که کشور به روش نادرستی اداره می شود.»<sup>۱</sup> بنابراین می شود اینگونه نتیجه گیری کرد که؛ کسانی که تئوریهای سیاسی داشته اند دارای دو انگیزه بوده اند، اولاً مشکلی با وضع موجود داشته اند، ثانیاً طرحتی برای بهتر شدن وضعیت در نظر داشته اند. از این رو برای فهم نظام سیاسی فیلسوف خاصی باید دید مشکل او چه بوده است، چه چیزی را برای جامعه بد و خطرناک می دانسته و چه چیزی او را بر می انگیزته است که نظریه جامع و منسجمی درباره آن مشکل ارائه دهد.

به عنوان مثال، نظام سیاسی ماکیاولی به دنبال وضعیت حاکمیت و سیاست در قرون وسطی پدید آمد و تقریباً اولین نظام سیاسی متفاوت و سرکشی بود که به حق الهی حاکمیت در قرون وسطی اعتراض داشت و مشروعیت حاکمیت و لزوم آن را به خاطر ضرورت اخلاقی و عقلانی می دانست نه الهی، بنابراین ماکیاولی سعی کرد

اخلاق سیاسی را از اخلاق مسیحی و حساب دین را از حساب سیاست جدا کند . البته ناگفته نماند که زمینه های چنین تفکری را عواملی همچون فساد خود کلیسا و عدم پایداری آن به اصولی که خود وضع کرده بود ، قدرت یافتن طبقه فئودال و از همه مهمتر جنبش اصلاح دین و ... به وجود آورده بود . به عنوان مثالی دیگر نظام سیاسی توماس هابز را که بررسی اندیشه او موضوع این رساله خواهد بود ، می توان مطرح کرد .

طرح سیاسی هابز در زمانی مطرح شد که انگلستان دچار جنگهای داخلی و بی نظمی و هرج و مرج ناشی از آن و نیز اختلافات مذهبی و دسته بندی های جناحی ناشی از «جنبش اصلاح دین»<sup>۲</sup> بود . هابز این وضعیت زمانه خودش را آنقدر بد و خطرناک می دید که از آن به « بهیموث »<sup>۳</sup> یاد می کند که یک واژه عبری است. از نظر هابز در وضع ابتدایی یا طبیعی، که در نظر او یک وضعیت فرضی است ، مردم حقوق خود و دیگران را به خوبی نمی شناسند و وظیفه خودشان را نمی فهمند او مقصر اصلی به وجود آمدن این وضعیت را فلاسفه و کشیشهای پروتستان و کاتولیک می داند . از نظر او کشیشها تبلیغ می کنند که زمامداران باید از ارباب کلیسا فرمانبرداری کنند و فلاسفه پادشاهی را با استبداد یکی می دانند . این نظر او خود اشاره به اختلاف و درگیری پادشاهان و کلیسا دارد که خیلی قبل از آن آغاز شده بود . بنابراین مشکل هابز در آن زمان این بود که حکومت وقت انگلیس « اقتدار » و مرجعیت خودش را از دست داده بود. بنابراین نتیجه ضروری چنین نگرشی این بود که او راه حل مشکل را در باز سازی اقتدار و مرجعیت حاکم بیابد.

مسأله دیگری که به اختلاف آراء سیاسی دامن زده است، اختلاف در نحوه برداشت و درک از کلید واژه ها و مفاهیم اصلی سیاست و فلسفه سیاسی است . مفاهیمی همچون حاکمیت، دولت، آزادی فرد، اقتدار دولت، رضایت، مفهوم قرارداد و ... که اگر در آنها دقیق شویم در می یابیم که مفاهیمی به شدت چند پهلو و دشوار

<sup>۲</sup> Reformation

<sup>۳</sup> Behemoth

فهم هستند و مانند واژه ها و مفاهیمی همچون آزادی، حقیقت، عدالت و... اسیر تمایلات و نیازها، آرزوها، برداشتها و زمینه های ذهنی بشر هستند که ریشه در فرهنگ و تمدن دارند که در قالبهای زمانی و مکانی خاصی به شکل های مختلف مطرح شده اند. لذا با در نظر گرفتن چنین مسائلی و نیز با لحاظ ملاکهایی همچون ماهیت و منشأ حاکمیت ها، هدف تشکیل حاکمیت، حدود آزادی افراد و اقتدار دولتها و منبع و خاستگاه مشروعیت نظام سیاسی حاکم است که می توان تئوریهای مختلف دولت و حکومت را که بر مبنای آنها به وجود آمده اند در نظر آورد.

## مقدمه

### ۱- تعریف مسأله و تبیین موضوع:

آنچه در این پژوهش مورد تأکید است، بررسی جایگاه نظریه قرارداد اجتماعی در تئوری حاکمیت مطلق هابز است با نگاه به تعارضات و مشکلاتی که در این باب متصور است. به عبارت دقیق تر هدف این نوشتار این است که نشان دهد چگونه هابز "نظریه قرارداد اجتماعی" را که تا آن زمان به عنوان راهکاری برای مقابله با قدرت مطلق حاکم و ایفای حقوق مردم در مقابل قدرت حکام به شمار می رفت، در جهت توجیه قدرت مطلق حاکم و ضرورت آن به کار می گیرد. در این راستا ملزومات قرارداد اجتماعی و معنای واقعی آن از نظر هابز تبیین شده و در خلال آن به چگونگی استفاده هابز از مفاهیم به ظاهر متعارض مانند "صلح و قدرت" و "امنیت و قدرت" در پیشبرد نظریه خود و سازگار نشان دادن این مفاهیم با هم پرداخته شده است.



## ۲- پیشینه تحقیق:

با وجود همه آنچه در باب اهمیت هابز و نظام سیاسی او گفته شد باید اذعان کرد که کارهای فراوانی در این زمینه انجام گرفته است تا آنجا که بدست دادن هر گونه تحلیل تازه ای از این دست محکوم به تکرار خواهد شد. لذا در این مختصر سعی شده است تا با جستجو در لابلای تفاسیر و تعابیر مختلف از آراء اندیشمند بزرگ انگلیسی (توماس هابز) به ابعاد تازه ای از اندیشه او پرداخته شود که کمتر به آن پرداخته شده باشد و آن پرداختن به تناقض نماهای اندیشه هابز است و نشان دادن چیرگی و مهارت هابز در سازگاری بین آنها. در این راستا معلوم خواهد شد که هابز چگونه مفاهیم و احساسات ناسازگار در وجود انسان را مکمل هم و در کنار هم قرار می دهد. از جمله این تناقض نماها قائل بودن به اراده آزاد مردم از طرفی و حاکمیت مطلق یا قدرت نامحدود حاکم از طرف دیگر است. نمونه دیگر سازگار نشان دادن مفاهیم «صلح» و «قدرت» است، آرزوی صلح در کنار خواست قدرت نامحدود. از کارهای مختلف انجام گرفته در مورد فلسفه سیاسی هابز که غالباً یا بر تحلیل مبانی فلسفه سیاسی او و مفاهیم به کار رفته در آن استوار است و یا بر مقایسه افکار او با اندیشمندان دیگر می توان به آثار فراوانی اشاره کرد که در کتابنامه آمده است و در اینجا برای احتراز از اطاله کلام از آوردن آنها صرف نظر می کنیم.

## ۳- پرسشهای اصلی و فرعی:

در این راستا سؤال اساسی این است که:

- هابز چگونه حاکمیت مطلق را، بر پایه قرارداد اجتماعی، از اراده های آزاد مردم نتیجه می گیرد؟

و پرسش های فرعی نیز عبارتند از اینکه:

- آزادی مردم در نظر هابز به چه معنی است و او اراده آزاد مردم را چگونه تعریف می کند؟
- زمینه ها و انگیزه های مردم برای پیوستن به قرارداد در ابتدا چیست؟
- در تئوری هابز ، چه فایده هایی از تشکیل حاکمیت برای مردم تصور می رود؟ به عبارت دیگر پیوستن به قرارداد و تشکیل حاکمیت، چه ضرورتی دارد؟
- چه رابطه ای بین قدرت و صلح و امنیت در تئوری هابز وجود دارد و او چگونه از این مفاهیم برای تبیین تئوری خود بهره می گیرد ؟ چگونه قدرت هم می تواند برهم زننده امنیت باشد و هم تأمین کننده و تضمین کننده آن؟
- حاکمیت مطلق و قدرت مطلق در هابز به چه معنی است ؟ آیا به معنای حکومت مونارشی (سلطنتی) خودکامه است؟

#### ۴- فرضیه ها و پاسخهای احتمالی:

- فرض اول که ناظر بر سؤال اول است این است که؛ از نظر هابز مردم در وضع طبیعی، وضعیت قبل از تشکیل حاکمیت، براساس میل طبیعی و عقل طبیعی خود، حیات فردی شان را که یک جریان مستمر است به پیش می برند. هر فردی شخصا در مورد خواسته های طبیعی خود داوری میکند و با تکیه بر قدرت خود آنها را برآورده می کند. در چنین شرایطی بسیار پیش می آید که خواست آدمیان در تعارض با هم باشد. این مسأله زندگی را بر آنها دشوار می کند و آنها را هر لحظه در معرض خطر مرگ غیر طبیعی قرار می دهد ، برای رهایی از این وضعیت عقل انسان به مدد قوانین طبیعی راه های صلح را به انسان نشان می دهد که همانا پیوستن به قرارداد مردم است. اما به خاطر اینکه

قرارداد بدون قدرت اجبار کننده ضمانت اجرا ندارد حاکمیت که ضامن اجرای آن است شکل می گیرد.

- هابز آزادی را در دو جایگاه بررسی می کند؛ در وضع طبیعی که انسانها در آن آزادی مطلق دارند، به این معنا که هیچ عامل محدود کننده ای برای آن وجود ندارد. در این معنا آزادی «نبودن مانع بر سر راه خواستههای انسان»<sup>۴</sup> است منظور او از اراده آزاد نیز «آزادی انسان است، به این معنی که آنچه او اراده، میل و یا خواهش انجام دادنش را داشته باشد با مانعی مواجه نگردد»<sup>۵</sup> اما بعد از اینکه حاکمیت شکل می گیرد انسانها در ذیل قانون آزادند و این در واقع آزادی واقعی برای آنهاست چون اعمال آن از جانب قانون تضمین شده است .
- آنچه زمینه و انگیزه لازم برای ورود به وضع مدنی را ایجاد می کند بنیادترین حق طبیعی او ؛ یعنی حق صیانت نفس است.
- برای پاسداشت و صیانت نفس انسان نیاز به امنیت دارد و این امنیت البته در ذیل قدرتی عمومی که نسبت به حقوق همگان داوری یکسان داشته باشد، میسر است.
- در وضعیت قبل از حاکمیت انسانها قدرت و آزادی مطلق دارند اما این قدرت و آزادی ضامن صیانت از نفس نیست چون همه هموعان آنها نیز این قدرت را دارند .بنابر این قدرت در وضع طبیعی نه تنها ضامن صلح نیست بلکه مخل آن نیز هست اما همین قدرت اگر در ید اراده واحدی باشد می تواند ضامن رسیدن به صلح باشد.
- مطلق بودن قدرت حاکم در نگاه هابز به معنای تمرکز قدرت در اراده واحد است و او اذعان می کند که فرقی نمی کند که این اراده واحد یک فرد باشد یا انجمنی از افراد .

<sup>N</sup>هابز، توماس، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، ص ۱۶۰!!

<sup>O</sup>همان!!

## ۵- ضرورت تحقیق وهدف:

شاید اولین مسأله ای که در بادی امر مهم به نظر می رسد، این است که چرا پرداختن به افکار اندیشمندی چون هابز که اکنون مدتهاست از مرگ او می گذرد و بطلان بسیاری از فرضیه های او معلوم شده است ضروری و مهم است؟ البته زمینه های نفوذ و تأثیر هابز در اندیشه مدرن بسیار زیاد است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت، اما پاسخ این سؤال را باید در مؤلفه های اصلی فلسفه سیاست هابز، یعنی مفاهیم «صلح» و «قدرت»، جستجو کرد. مفهوم قدرت البته نه تنها در زمان هابز و یا امروزه، بلکه همیشه یکی از دغدغه های اصلی بشر بوده است. بشر همواره از طرفی آرزوی بدست آوردن آن را داشته و از طرفی در پی مهار آن بوده است. در کنار قدرت، آرزوی دستیابی به صلح و آرامش، آرزوی دیرینه بشر بوده و اکنون نیز در زمان ما ضرورت آن از هر زمانی بیشتر احساس می شود. هابز در تئوری خود راهکارهای رسیدن به صلح را نشان می دهد که البته از دل قدرت می گذرد و این از نکات ظریف و جالب در تئوری هابز است که این دو مفهوم به ظاهر معاند و متناقض را در کنار هم بلکه لازم و ملزوم هم قرار میدهد.

اما ابتکار مهم دیگر هابز که هم مهم تر و هم منحصر به فردتر بود، این بود که او از مجموع عقاید سیاسی خودش بر پایه روش هندسه، یک علم نظام مند و سیستماتیک تشکیل می دهد که بنای آن بر اراده و عقل انسان نهاده شده است و این ابتکار او باعث شد که او بنیان گذار و پیشقراول فلسفه سیاسی مدرن نام بگیرد. هابز بر این باور بود که در واقع و در ذهن انسان، چیزی جز حرکات رخ نمی دهد و او این حرکات را به شیوه های گوناگون و چنان واقعیت در نظر می گیرد. با این نگرش، او توانست روش دقیق علم ریاضی (هندسه) را که از ریاضی دانان و اندیشمندان مشهور هم عصر خود و یا قبل از خود، چون گالیله و کپلر و... آموخته بود به دامنه علم اخلاق و سیاست گسترش دهد و در اخلاق و سیاست نیز به دقت علم دست

یابد. در واقع هابز «با فراگیری علم هندسه در صدد بود دقت و قطعیت احکام آن را به یاری ریاضیات در جهت درانداختن نوعی "علم حقیقی" به کار گیرد که در آن بتوان همه امور را به ضابطه عقل و قاعده درآورد»<sup>۶</sup> او خود در کتاب *عناصر فلسفه* این نکته را صریحاً بیان کرده است که بنیان گذار چنین علم سیاسی به طور مدون و منظم خود اوست، چنانکه می گوید: «پس فلسفه طبیعت شاخه جوانی است، اما فلسفه جامعه از آن هم جوان تر است و عمر آن با رساله خود من با عنوان شهروند آغاز می شود»<sup>۷</sup>

بنابراین با نظر به اینکه هر سه بعد اندیشه هابز (قدرت، صلح و دانش) از مسائل مهم و مورد چالش در قرن بیستم و قرون حاضر محسوب می شوند، قدرت و صلح در فلسفه سیاست و دانش در فلسفه نظری، می توان ارزش واقعی تلاش هابز و تأثیر آن در دنیای معاصر را فهمید. آنگونه که سی. بی. مکفرسون در مقدمه اش بر کتاب *گرانقدر لویاتان* آورده است: «می توان گفت که قرن بیستم از سه لحاظ ما را به شناخت قدر و ارزش واقعی اندیشه هابز نزدیک تر ساخته است و آن سه عبارت است از، قدرت، صلح و دانش. سده حاضر ما را بر آن داشته است تا به موضوع بحث او، یعنی روابط قدرت، ضروری، ممکن و مطلوب در بین آدمیان و نیز به فرجام اندیشه اش یعنی یافتن راهی به سوی صلح و زندگی آسوده و سرانجام به روش کار وی یعنی، روش علمی، علاقه تازه ای پیدا کنیم»<sup>۸</sup>

ابتکار دیگر هابز استفاده از مفهوم "قرارداد اجتماعی" در معنای مدرن، برای اولین بار بود. در این معنا قرارداد اجتماعی به عنوان ابزاری برای توجیه ضرورت تشکیل حاکمیت به کار گرفته میشد. دوره ای از انگلستان که هابز در آن زندگی می کرد دوران جنگها و نا آرامی ها و عصر انقلاب و آشوب بود. تا زمان هابز، پیروان سنت

<sup>۶</sup> عنایت، حمید، *تاریخ فلسفه سیاسی غرب از هراکلیت تا هابز*، ص ۲۰۳

<sup>۷</sup> هابز، توماس، *عناصر فلسفه*، به نقل از، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، ص ۱۱۶!!

<sup>۸</sup> همان، مقدمه، ص ۱۷

کلیسای سلطنت را موهبتی الهی می دانستند و هابز مفهوم قرارداد را، که برای اولین بار سوفسطائیان آن را در حوزه سیاست به کار برده بودند و در دوره قرون وسطی دچار خمود و فراموشی شده بود دوباره زنده کرد. ، طوری که عقاید بعد از او نیز حول محور قرارداد چرخیده است. در واقع در نظریات سیاسی، آن دوره ها ، یعنی قرنهای ۱۶ و ۱۷ به عصر نظریه قرارداد معروف شد . در واقع سوفسطائیان بسیاری از کنش ها و مناسبات اجتماعی را ناشی از قرارداد دانستند و ملزومات آن از جمله نسبت ارزشها و اصالت اراده و عقل انسان را پذیرفتند

#### ۶- روش پژوهش:

این نوشتار بر اساس روش توصیفی- تحلیلی و به شیوه مطالعه کتابخانه ای گردآوری شده است و هدف آن تحلیل داده ها بر اساس تعریف، تبیین، مقایسه، تحلیل و نقد آنها، می باشد.

#### ۷- ساختار پژوهش:

نوشتار حاضر مشتمل بر پنج بخش کلی و هفده فصل می باشد که سیر منطقی تنظیم ساختار آن ورود از مقدمات به کلیات و تعاریف و سپس به بدنه اصلی بحث و نقد و نتیجه گیری است.

## کلیات و تعاریف

### کلیات

#### ۱- تعریف فلسفه سیاسی و تفاوت آن با علم سیاست:

آنچه در این باب به اتقان می توان گفت این است که فلسفه سیاسی مانند فیزیک یا زیست شناسی یک رشته علمی تخصصی نیست، بلکه بیشتر یک روش تفکر و یک جریان اندیشه ای است که ویژگیهای مشخصی دارد. از آنجا که فلسفه سیاست به نقادی درباره مسائل علم سیاست می پردازد می توان از آن به عنوان یک علم درجه دو یاد کرد. بین فلسفه سیاست به عنوان یک علم درجه دوم و علم سیاست رابطه نزدیکی وجود دارد، چرا که مفاهیمی که از آن استخراج می شود، همواره در علم سیاست به کار می رود.

از نظر یونانیان، سیاست *Politeia* و فلسفه *Philosophia* هر دو در پولیس *Polis* یا دولت شهر شکل می گیرد. از نظر آنها سیاست امری ضروری و طبیعی است و در فرایند زندگی طبیعی انسان در دولت شهر به وجود می آید. مثلاً از نظر ارسطو، انسان ذاتاً برای زندگی در اجتماع آفریده شده است و هم از اوست که نقل شده است: « آن فردی که نمی تواند در جامعه زندگی کند و یا آن شخصی که خودکفا است و احتیاجی به جامعه ندارد، یا خداست و یا حیوانی وحشی».<sup>۹</sup> با این حال می توان گفت که علم سیاست علم سازماندهی جامعه بر اساس قوانین است و فلسفه سیاست، نقادی در باره علم سیاست و داوری درباره آن بر مبنای عقل است. لذا پرسشهای فلسفه سیاسی وقتی به وجود می آیند که جامعه ای در یک نظام سیاسی به گونه بدی اداره می شود. در واقع این پرسشها به دنبال پیدا کردن بهترین نوع زندگی اجتماعی یا بهترین نظام سیاسی است. بنابر این فلسفه و سیاست هر دو در جامعه انسانها شکل می گیرند و

<sup>۹</sup> ارسطو، سیاست، کتاب نخست، ترجمه حمید عنایت، ص ۸

مربوط به وضع زندگی انسانها هستند. تحلیلگران فلسفه سیاسی تفاوت‌هایی را در این باب بین فلسفه سیاسی و علم سیاسی مطرح کرده اند که به شرح زیر است:

- فلسفه سیاسی با مفاهیم کلی سروکار دارد در حالی که علم سیاسی به موضوعات جزئی می پردازد.

- علم سیاسی یک علم درجه اول است که با موضوعات خارجی سروکار دارد اما فلسفه سیاسی یک علم درجه دوم است که به نقد دانش سیاسی و کرد و کار آن می پردازد.

- علم سیاسی غالباً رویکردی توصیفی دارد اما فلسفه سیاسی رویکردی انتقادی دارد.

- علم سیاسی به ماهیت و جوهر سیاست کار ندارد در حالی که فلسفه سیاسی به ماهیت و جوهر سیاست کار دارد .

برخی صاحب نظران در باب تفاوت فلسفه و علم سیاسی اینگونه نوشته اند: «علم سیاسی به شناخت داده های کنش سیاسی گفته می شود که به تحقیق در مورد امور تصمیم گیری سیاسی می پردازد . بدین گونه علوم سیاسی به تحقیق و تفحص در زمینه ویژگیهای خاص سیاست می پردازد ولی نگاهی به جوهر سیاست ندارد، در عوض فلسفه سیاسی به ماهیت، معنا و شکل گیری مفهوم سیاست توجه دارد، یعنی هدف آن نوعی پدیدارشناسی سیاست است . شاید به همین دلیل فلسفه سیاسی از روزمرگی فاصله می گیرد و به عنوان فکری فلسفی، نگاهی انتقادی به مقوله سیاست دارد»<sup>۱۰</sup>. بنابر این می توان گفت که فلسفه سیاسی به عنوان یک علم درجه دوم با محک عقل به داوری و نقادی درباره مفهوم سیاست و موضوعات و اتفاقات آن می پردازد.

<sup>۱۰</sup> جهاننگلو، رامین، حاکمیت و آزادی، ص ۱۲



## ۲- رویکردهای مختلف به فلسفه سیاسی:

با توجه به آنچه گفته شد و با اتکا به ملاک اصلی تئوری دولت، یعنی ماهیت و منشأ آن، می توان رویکرد های مختلف به مسأله حاکمیت را بدین شکل تقسیم بندی کرد.

### ■ رویکرد اول:

رویکردی است که منشأ گرایش به جامعه مدنی و حاکمیت را فطری می داند و انسان را ذاتاً موجودی رو به رشد و کمال و طالب دانایی می داند. در این رویکرد حاکمیت امری طبیعی است و خاستگاه آغازین آن طبیعت انسان است. در این رویکرد سیاست با اخلاق عجین است و اخلاق با علم و دانایی، اخلاقی بودن یعنی آگاه بودن به جایگاه خود به عنوان یک شهروند که در دولت شهر و یا در مدینه زندگی می کند و پایبند اصول آن مدینه است. این تئوری سیاسی مربوط به جامعه یونان است.

### ■ رویکرد دوم:

سیاست را با دین در می آمیزد و حاکمیت را حقی می داند که از طرف خداوند به اولیاء کلیسا اعطا شده است. بنابراین حاکم و حاکمیت در این تئوری انتصابی است و حق حاکمیت یک حق الهی است. این تئوری مربوط به دوره هایی از قرون وسطی است.

### ■ رویکرد سوم:

رویکردی است که خاستگاه آغازین حاکمیت را قراردادی می داند که بر مبنای رضایت مردم و برخاسته از قوانین و حقوق طبیعی باشد. بنابراین حاکمیت در این تئوری خاستگاه بشری دارد و امری دنیایی است و حق حاکمیت موروثی نیست. البته بسته به نوع برداشت از مفهوم قرارداد و حقوق و قوانین طبیعی که از مفاهیم اساسی این رویکرد است، این تئوری به شاخه های مختلفی تقسیم می شود.

گذشته از نوع نگاهی که هر کدام از این سه رویکرد به مسأله حاکمیت داشتند ، به نظر می رسد اصلی ترین مفهوم که موجب شکل گیری اجتماع و به وجود آمدن حاکمیت و قانون شده و این هر سه رویکرد تقریباً در آن به اجماع رسیده اند، نهایتاً همان مفهوم نیاز باشد . نیاز فطری انسان به مؤلفه هایی همچون عزت طلبی و احترام خواهی، جاه طلبی، منفعت طلبی، امنیت، عدالت، خیر خواهی، حقیقت خواهی و.

### ۳- دوره های مختلف اندیشه از نظر مبانی شکل گیری جامعه سیاسی در آن:

به طور کلی می توانیم سیر اندیشه و رابطه آن با اخلاق و سیاست و دین را از یونانیان باستان تا به حال به سه دوره تقسیم کنیم .

#### ■ دوره اول :

دوره یونانی و رومی است . محور اصلی اندیشه و وجه غالب تفکر در این دوره جهان شناسی است و اندیشه سیاسی با اخلاق بسیار نزدیک است . در حوزه سیاست هم انسان شهروندی است که در دولت شهر زندگی می کند و خودش جامعه را می سازد و اصول آن را تدوین می کند . در حوزه اخلاق نیز اصول رفتار را خود انسان تعیین می کند . در حوزه دین نیز انسان خودش قوانین را برای هدایت خودش تنظیم می کند حتی خدایان متعدد یونان خدایانی هستند که در بین انسانها زندگی می کنند و مرگ دارند . بنابراین از خداشناسی به شکلی که در ادیان ابراهیمی مطرح است در یونان خبری نیست .

همانگونه که مشخص شد این دوره از تفکر که ویژگی عمده آن تکیه بر جهان بینی طبیعی و کیهان شناسی است، مربوط به جامعه یونان است . در این نگرش جامعه (پولیس) یا دولت شهر، جزئی از یک سامان بزرگتر یعنی کیهان است که عقلانیت و حیات و قوانین مشخص دارد . در این نگرش جامعه و حاکمیت به طور طبیعی شکل

می گیرند وهدف دولتشهر رسیدن به کمال انسانی است که در فضیلت نهفته است وفضیلت در دانایی و معرفت .

عقلانیت در این نظام سیاسی، بر خلاف دوره مدرن، معطوف به معرفت است و دولت در این نگرش غایتی اخلاقی دارد. در واقع فقط در دولتشهر است که فضایل اخلاقی انسان رشد می کند و به کمال می رسد. در این نگرش انسان بودن مساوی اجتماعی بودن است و دولتشهر، آن فضای مشترکی است که با حضور جمع، تعیین می یابد . بنابراین اراده شخص و یا اشخاص خاص در شکل گیری و ادامه حیات دولتشهر ملاک نیست. البته در حوزه شمول این تفکر، یعنی یونان باستان، استثناء هایی هم وجود دارد که از نظر نوع تفکر در این دوره نمیگنجد و آنها سوفسطائیان هستند که ذکر آنها گذشت.

#### ■ دوره دوم :

دوره یونانی مآب است . در این دوره اندیشه یونانی کم کم رنگ دینی به خودش می گیرد و از جهان شناسی یونانی به خداشناسی نزدیک می شود و رابطه خدا با جهان بیشتر در نظر گرفته می شود . در این دوره تحت تأثیر ادیان مسیحی خدایان یونانی جای خودشان را به خدای یگانه ( احد ) می دهند . نقطه ثقل این بینش را در تفکرات افلوپین می شود یافت . این طرز تفکر که ریشه های افلاطونی دارد، زمینه را برای ورود به تفکر دوره سوم فراهم می کند.

#### ■ دوره سوم :

دوره اندیشه یهودی - مسیحی است که شکل غالب اندیشه در قرون وسطی است در قرون وسطی دائماً بین دو رویکرد اندیشه ( یونانی - رومی ) و ( یهودی - مسیحی ) نزاع و درگیری وجود دارد اما سرانجام غلبه با رویکرد دوم است . در این رویکرد که نقش دین در آن پر رنگ تر است، رابطه تفکر، اخلاق و سیاست، با دین به نفع دین تعریف می شود و از مهمترین مؤلفه های آن در اخلاق و سیاست، حق الهی حاکمیت و الهی دانستن ریشه اصول اخلاقی و ثابت دانستن آنهاست . در این رویکرد، تفکر

بیشتر به شکل کلام مطرح می شود که وظیفه آن دفاع از اعتقادات مسیحی است و جا انداختن آن در جامعه. این نوع تفکر که با تضعیف امپراطوری روم در سده پنجم میلادی و روی کار آمدن کلیسا به عنوان نیرومندترین سازمان اجتماعی و پذیرفته شدن مسیحیت به عنوان دین رسمی مجال بروز یافت، محتوای خود را از تعالیم اندیشمندان اولیه خود که به آباء کلیسا معروف بودند گرفت. «فلسفه سیاسی قرون وسطی که نتیجه اعتلای مسیحیت در اروپاست، از دو سنت افلاطونی (در یونان) و رواقی (در روم باستان)، تأثیر پذیرفته است»<sup>۱۱</sup>

در واقع اخلاق و سیاست در این دوره مبتنی بر جهان بینی دینی است و اعتبار خود را از اراده خداوند می گیرد و هدف از آن رسیدن به کمال و فضیلت دنیایی (زندگی فضیلت مند) نیست بلکه رستگاری و نجات است. دولت و سازمان آن در این نگرش نتیجه نصب الهی است بنابراین انتصابی است نه انتخابی و منبع آن وحی خداوند و اراده الهی است نه عقلانیت طبیعی یا اراده و عقلانیت انسانی. لذا شکل غالب اندیشه در قرون وسطی تحت تأثیر دین یا اندیشه دینی است. بر خلاف گرایش یونانی تفکر، که در آن یونانی یک شهروند محسوب می شود و خودش اصول رفتار و اخلاق تدوین می کند و جامعه خود را خودش می سازد و برای او جامعه مطلوب در همین دنیا و با همت خود انسان، ساخته می شود.، برای یهودی و مسیحی این دنیا مظهر شر و فساد است و وضعیت مطلوب نجات از این دنیاست نه زندگی در آن و ساختن آن. در قرون وسطی تحت تأثیر آئین مسیح، انسان فقط مجری قوانینی است که از طرف خدا وضع شده و احکام نامیده می شود. در اندیشه قرون وسطی بر خلاف دوره یونانی و یونانی مآب، اندیشه شکل جدی تری پیدا می کند. در این دوره صحبت از آراء و عقاید نجات بخش و پایانی یا اندیشه های نهایی می شود. در واقع؛ «مسیحیت دولت

<sup>۱۱</sup> جهاننگلو، رامین، حاکمیت و آزادی، ص ۱۴